

هزاران بار زیستن زنانه

اول این [قطعه فیلم کوتاه](#) را ببینید

روز معلم و روز زن را با هم یکجا ندیده بودم ، از این وقوع یکباره این دو اتفاق مهم ، حداقلش به این فکر می افتم که چه درسهایی را از زنان در زندگی یاد گرفتم.

دیدن زنانی با دلهره فراوان ، به این امید که افتخاری برای پدر و مادرشان باشند ، صبح ساعت 5 راه میافتند تا به دانشگاه برسند برایم همیشه غرور آفرین بوده...

دیدن دخترانی که به خاطر اعتقادات خود تن به هر روزمرگی نداده اند و با عزت و وقار تنهایی را ترجیح دادند به دم دستی بودن ، برایم درسی سنگین بوده است

هزاران نامه خواندن از زنانی که دردهای بزرگ خود را در ظرف کوچک کلمات ریختند به این امید که خواننده تنهاییشان را بدون نسخه دادنهای سطحی عمه تراپی ، بفهمد ، باری بزرگ بر دوشم گذاشت

به یاد می آورم زنی را که وقتی از مشهد می آید تهران تا دوستان و بلاگی خودش را ببیند ، این وسط سری به مطبم میزند و گلدانی ساده اما صمیمی برایم می آورد ، اینجا است که میفهمی عمق خلوص یک زن غریبه را که گویی هزار سال است با تو عجین است

آن دیگری ، وقتی خبر دیابت تو را میشنود ، کتابی را با نگرانی به تو هدیه میدهد درباره تغذیه سالم یا آن خواهرم که درما شفابخش پدر دیابتیش را برایم آورد ؛ یا آن بانوی تبریزی که روز معلم پارسال دسته گلی سفارش داده بود که به زحمت برسانند دفتر من در تهران یا آن مادری که دست دختر نوجوانش را در تابستان گرم پارسال میگرفت تا دخترش در لابلای تمرینات تئاتر و بزرگ شود



وقتی میبینم آن دسته زنان سرزمینم را که به هر دلیل از زندگی مشترک تلخشان بیرون زده اند و بزرگوارانه تن به سختی کار اداری و دفتری دادند تا سرخم نیاورند ، نمیتوانم بغض نکنم... من دردهای اینان را دیده ام و خوانده ام و نگرانی هایشان را برای نوجوانانشان لمس کرده ام ؛ دیده ام چگونه از خود گذشتند زیرا پسرشان را نمیخواستند غمگین ببینند...

من دیده ام تقلای زنانی که درد تنهایی ، بی شوهری یا بی فرزندی و... را با سجاده ، درس خواندن و به هر قیمت خود را به خواب نزدن ، رد کرده اند...

در دوران آموزش طب ، در اتاق زایمان حداقل 20 زن ، شکوه به دنیا آوردن نوزادان را کمک کرده ام ؛ سردی عرق دست آن زنان بی پناه را در لحظات وضع حمل هرگز از یاد نخواهم برد و

نگاه دردمندشان را که در مرزهای دردی جانکاه ، تمام فرشتگان الهی را به کمک میطلبند چگونه از
خاطرم ببرم ؟

اول صبح ساعت 6 دیده ام زنانی را که پابه پای بچه هایشان تا دم سرویس یا در مدرسه میروند که
کودکشان امید داشته باشد...من نگرانیهای مقدس همه زنان عالم را دیده ام ، گاهی فکر میکنم اگر زندگی
های متعدد حقیقت داشته باشد ، من هزاران بار زنانگی را زیسته ام ...

زن بودن عجیب به ملکوت شبیه است ، تجربه اخراج از بهشت با حوا و بازگشت به بهشت با مریم و
صدیقه طاهره....کلمات قدشان به این معانی بلند نمیرسد

=====